

Armando Chiesa  
ISBN 978-90-183-0003-3  
I do not want to do it  
P.O. Box 17  
1700 AA  
1700 AA

آرمانو چیسا  
ISBN 978-90-183-0003-3  
من نمی‌خواهم این کار را بکنم  
P.O. Box 17  
1700 AA  
1700 AA

# من پانزده ساله‌ام

و

# نمی‌خواهم بمیرم

نویسنده: کریستین آرنوتی  
مترجم: آفاق زرگریان



کتابسرای تندیس

## درباره نویسنده:

کریستین آرنوتی، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی فرانسوی، در ۲۰ نوامبر ۱۹۳۰ در بوداپست به دنیا آمد. پدر او اتریشی و مادرش آلمانی بود. او از کودکی با سه زبان آلمانی، فرانسوی، مجارستانی آشنا شد.

در سال ۱۹۴۵، در زمان محاصره‌ی بوداپست در جنگ دوم جهانی، با پدر و مادر خود مجارستان را ترک کرد. بعد از رسیدن به فرانسه تنها چیزی که به همراه داشت، یادداشتی از چگونگی مسافرت خود از مجارستان بود. در سال‌های بعد او به بلژیک پناهنده شد و در سال ۱۹۶۴ با کلود بلانژ<sup>۱</sup> — روزنامه‌نگار معروف بلژیکی و مؤسس روزنامه پاریزین لیبره<sup>۲</sup> ازدواج کرد و فعالیت‌های بین‌المللی خود را به عنوان یک نویسنده و روزنامه‌نگار آغاز نمود. کریستین پس از مرگ

---

1. Cloude Bellanger

2. Parisien libere

کریستین به دلیل فعالیت‌های گسترده‌ی خود در زمینه‌های روزنامه‌نگاری، نویسندگی و فعالیت‌های اجتماعی، جوایز و افتخارات بسیاری کسب نمود، از آن جمله:

فرمانده لژیون افتخار — فرمانده هنر و ادبیات — افسر سفارت ملی شایستگی اعطای صلیب طلایی شایستگی (جایزه M-Gomez) توسط رئیس‌جمهور مجارستان برای کتاب (کاردینال تسخیر شده)<sup>۱</sup> در تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۹۱ (بالا‌ترین جایزه‌ای که در مجارستان به یک خارجی اعطا می‌شود). چاپ این کتاب تا سال ۱۹۸۸ در مجارستان ممنوع بود و پس از چاپ در مجارستان با موفقیت بسیار عظیمی روبه‌رو شد.

او نویسنده‌ای نکته‌سنج، ریزبین و حساس است که اتفاقات و حوادث زندگی را با دیدی زیبا و بیانی دلچسب توصیف می‌کند.

## مقدمه

من دختر پانزده‌ساله‌ای هستم که می‌خواهم مرگ و نابودی شهر بوداپست<sup>۱</sup> را که توی خون و آتش می‌سوخت و محکوم به زوال شده بود، توصیف کنم؛ دختری که حتی به‌اندازه‌ی یک ورق پاره‌ی روزنامه هم اهمیت نداشت، بوداپست آن روزنامه بود و من آن ورق کاغذ مجاله شده.

ما توی زیرزمین خانه‌ی خودمان پناه گرفته بودیم و تنها چیزی که آن زیرزمین تاریک را روشن می‌کرد، سوسوی یک شمع باریک دست‌ساز<sup>۲</sup> بود که دود می‌کرد و چشم همه را آزار می‌داد. با وجود همه‌ی مشکلات اما من تصمیم گرفته بودم خاطرات خود را بنویسم، از این رو به کاغذ و مداد و از همه مهم‌تر به یک مدادتراش احتیاج داشتم.

1. Budapest پایتخت مجارستان

۲ یک رشته نخ نازک را در چربی خوک خوابانده تا خیس بخورد و دورش چربی بسته شود.

1. Kardinaal in gevangenschap